

گفت‌وگو با فرانک ام. اسنودن درباره کتاب «اپیدمی‌ها و جوامع: از مرگ سیاه تا امروز»

اپیدمی‌ها چگونه تاریخ را تغییر دادند؟

ایزاک چاتینرلیدا صدرالعلمایی ۱۷ فروردین ۱۳۹۹ ترجمه سیاست فرهنگ یک نظرمنبع: نیویورک تایمز



در این گفت‌وگو فرانک ام. اسنودن درباره دلایل و زمینه‌های تغییراتی حرف می‌زند که اپیدمی‌ها در جوامع مختلف به وجود می‌آورند. از نظر او اینکه بیماری‌های اپیدمیک چه آسیب‌هایی به جوامع می‌زند، بستگی به ساختار جوامع، استاندارد زندگی و اولویت‌های سیاسی آن‌ها دارد.

اپیدمی‌ها چگونه تاریخ را تغییر دادند؟

فرانک ام. اسنودن استاد رشته تاریخ و تاریخ پزشکی دانشگاه ییل، در آخرین کتابش «اپیدمی‌ها و جوامع: از مرگ سیاه تا امروز» به مسئله شیوع بیماری می‌پردازد، به اینکه اپیدمی‌ها چگونه طی تاریخ به سیاست‌ها جهت داده، انقلاب‌ها را نابود کرده و تبعیض‌های سیاسی و قومیتی را مستحکم‌تر کرده‌اند. اپیدمی پس از ورود به جوامع، روابط شخصی، آثار هنرمندان و روشنفکران، محیط‌زیست و محیط‌های شهری را هم تحت تاثیر قرار می‌دهد. اسنودن با بررسی وسیع و گسترده وضعیت قاره‌ها طی قرن‌ها تلاش می‌کند نشان دهد ساختارهای اجتماعی چگونه به شیوع بیماری‌ها کمک کرده‌اند. اسنودن می‌نویسد: «بیماری‌های اپیدمی اتفاقات تصادفی نیستند که بدون هشدار و ناگهانی جوامع را درگیر کنند. از طرف دیگر هر جامعه‌ای آسیب‌پذیری‌های خاص خود را دارد. مطالعه این نقاط ضعف در گرو فهم ساختار جوامع، استاندارد زندگی و اولویت‌های سیاسی آنهاست.»

جمعه پیش در حالی با اسنودن تلفنی صحبت کردم که اخبار شیوع کرونا، بازارهای سراسر جهان را بی‌ثبات کرده بود و دولت‌ها هرکدام به شیوه خود آماده مقابله با اتفاقات بدتری شده بودند که احتمالا در راه است. در طول مکالمه درباره سیاست اعمال محدودیت برای عبور و مرور در دوران اپیدمی حرف زدیم و همین‌طور درباره واکنش‌های غیرانسانی دولت‌ها به بیماری و همین‌طور شیوه مواجهه هنرمند با مرگ توده‌ها.



می‌خواهیم با یک سوال کلی شروع کنیم: اپیدمی‌ها چه تأثیرات بزرگی در شکل‌گیری جهان مدرن داشته‌اند؟

یکی از راه‌های پاسخ به این سوال این است که بگویم خود من چطور در این باره کنجکاو شدم. علت اصلی‌اش یک کشف بود در واقع یک کشف دوگانه. اپیدمی‌ها دسته‌ای از بیماری‌ها هستند که مثل آینه روبه‌روی انسان قرار می‌گیرند و چهره واقعی ما را نشان می‌دهند. اپیدمی ارتباط مستقیمی با رابطه انسان با مفهوم مرگ و زندگی دارد. علاوه بر این رابطه انسان با محیط پیرامونش را هم مشخص می‌کند، محیطی که ساخته دست بشر است و محیط طبیعی که به این تغییر واکنش نشان می‌دهد. اپیدمی پایه‌های اخلاقی روابط افراد را هم آشکار می‌کند، همان چیزی که امروز هم شاهد آن هستیم.

یکی از پیام‌های مهمی که سازمان بهداشت جهانی مدام بر آن تأکید می‌کند همین است. میزان آمادگی ما برای چنین وقایعی در گرو فهم این نکته مهم است که همه با هم هستیم، چیزی که یک نفر را در یک جای جهان تحت تأثیر قرار می‌دهد، بر همه آدم‌ها در همه جا تأثیرگذار است و ناگزیریم این را بفهمیم که ما جزئی از یک نوع هستیم و باید به شکل یک نوع در طبیعت فکر کنیم نه بر اساس معیارهای قومیتی، نژادی، وضعیت اقتصادی و دیگر چیزها.

در این زمینه مطالعات اندکی داشتیم ولی متوجه شدم که اپیدمی، مفاهیم عمیق فلسفی، مذهبی و اخلاقی را پیش می‌کشد. یکی از شیوه‌های تأثیرگذاری اپیدمی بر تاریخ همین است که انسان را وادار می‌کند به این سوالات بزرگ اجتناب‌ناپذیر فکر کند؛ مثلاً شیوع طاعون مسئله رابطه انسان و خدا را پیش کشید. چطور زیر سایه الوهیتی قادر و دانا چنین فاجعه‌ای اساساً می‌تواند اتفاق بیفتد؟ چه کسی اجازه می‌دهد کودکان، این‌طور شکنجه شوند و زجر بکشند؟ طاعون تأثیر شگرفی بر اقتصاد به جا گذاشت. طاعون بوبونیک موجب مرگ نیمی از جمعیت تمام قاره‌ها شد و در شکل‌گیری انقلاب صنعتی و همین‌طور برده‌داری نقش عمده‌ای داشت. اپیدمی‌ها همان‌طور که امروز شاهدیم بر ثبات سیاسی - اجتماعی کشورها هم عمیقاً تأثیر گذارند. نتیجه جنگ‌ها را رقم زده‌اند و گاهی هم آغازگر آن شده‌اند. در نتیجه می‌توان گفت هیچ بخش مهمی از زندگی بشر نیست که عمیقاً تحت تأثیر بیماری‌های اپیدمی قرار نگرفته باشد.

منظورتان این بود که نحوه مواجهه ما با این مسئله عموماً برآمده از دیدگاه‌های نژادی، قومیتی و مذهبی است تا انسانیت در معنای عام، و اینکه مواجهه با آن نواقص بشر را آشکار می‌کند؟

در واقع می‌خواستم به دو نکته اشاره کنم. فکر می‌کنم زنجیره طبیعی برخورد با اپیدمی به هر دو شکل کار می‌کند. ورود بیماری‌ها به جوامع بی‌قاعده و تصادفی نیست. بیماری‌های اپیدمی معمولاً منظم‌اند چرا که میکروب به صورتی منظم پراکنده می‌شود و گسترش می‌یابد تا کنام‌هایی (ecological niches) که انسان از قبل ایجاد کرده را پیدا کند. این کنام‌ها تا حد زیادی وضعیت بشر را نشان می‌دهد، که مثلاً در گیرودار انقلاب صنعتی به وضعیت کارگران و فقرا و وضعیت زندگی افراد آسیب‌پذیر فکر کرده‌ایم یا نه.

طاعون و سل هم در دنیای امروز در آن جاهایی جولان می‌دهد که حاصل فقر و نابرابری و همین‌طور نحوه مواجهه ما است که انگار آن را به عنوان واقعیتی قابل قبول یا حداقل اجتناب‌ناپذیر پذیرفته‌ایم. از طرفی مواجهه ما تا حد زیادی به ارزش‌های ما، تعهدات ما و فهم

ما از این امر بستگی دارد که خود را بخشی از نسل بشر بدانیم، نه عضو واحدهای کوچک تر. وقتی بروس ایلوارد مدیر سازمان بهداشت جهانی از ماموریتش در چین به ژنو برگشت، همین سوال را از او پرسیدند. او گفت اگر می‌خواهیم الان و در آینده آماده باشیم، باید تغییری بنیادین در ساختار ذهنی‌مان ایجاد کنیم. باید بفهمیم که به‌عنوان نوع بشر باید از یکدیگر مراقبت کنیم و بفهمیم که سلامت آسیب‌پذیرترین اقشار مردم، فاکتور تعیین‌کننده‌ای در سلامت همه ماست و اگر آمادگی پذیرش این را نداریم، هرگز و هرگز آمادگی مقابله با چنین چالش‌های ویرانگری را نخواهیم داشت.

خب، اینکه خبر دردناکی است، چون بعید است چنین تغییری در ساختار ذهنی ما ایجاد شود.

نمی‌خواهم با این شعارها بگویم آدم خوش‌بینی هستم ولی معتقدم این تغییر باید اتفاق بیفتد. بشر سویه تاریکی هم دارد ولی سوال اینجاست که در نهایت انتخاب ما چه خواهد بود؟ وقتی با چنین چیزی مواجه شویم چه خواهیم کرد؟ فکر نمی‌کنم این‌ها از پیش تعیین‌شده باشد و در حال حاضر یک درام بزرگ اخلاقی و انسانی پیش روی ماست.

آیا اپیدمی‌های در تاریخ بوده‌اند که واکنش بشر به آن امیدبخش بوده باشد؟

بله حتما. وقتی می‌گویم اپیدمی مثل آینه‌ای در برابر انسان است، لزوماً منظورم وجه سیاه و تاریک بشر نیست، گاهی هم جنبه قهرمانانه و حماسی انسان را آشکار می‌کند. یکی از مثال‌های خوب در این مورد فعالیت پزشکان بدون مرز در بحران ابولا است. آن‌ها زندگی و آینده‌شان را آگاهانه و خودخواسته کف دستشان گذاشتند و پا به میدانی گذاشتند که هیچ نفع شخصی و پاداشی در آن در کار نبود. چون صادقانه خود را متعهد به دفاع از زندگی و سلامت ضعیف‌ترین انسان‌ها در جهان می‌دانستند. پزشکان بدون مرز هر روز در گوشه‌ای از دنیا این کار را می‌کنند، همین حالا هم در چین فعالیت می‌کنند. به عقیده من اپیدمی والاترین ویژگی‌های بشر را هم برجسته می‌کند. این‌ها در رمان‌ها هم آمده است. ادبیات و فرهنگ هم تحت تاثیر این وقایع قرار می‌گیرند. بهترین رمانی که درباره طاعون بزرگ نوشته شده، «نامزد» نوشته رمان‌نویس ایتالیایی آلساندرو مانزونی است. او درباره اسقف اعظم میلان، کاردینال بورمئو نوشته است که به خانه طاعون‌زدگان می‌رود و حاضر است جان‌ش را برای فقیرترین و بیمارترین مردم شهرش فدا کند.

قرن نوزدهم دوران سیاهی بود، نه فقط به خاطر شورش‌ها و انقلاب‌ها، بلکه به خاطر سرکوب‌های سیاسی، یک نمونه‌اش هم کشتار بعد از انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه علی‌الخصوص در پاریس و بعد از کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ است. یکی از علت‌های این خشونت این بود که آن‌ها که در مسند قدرت بودند فهمیدند که طبقه کارگر نه تنها از نظر سیاسی بلکه از نظر سلامت و بهداشت هم می‌تواند خطرآفرین باشد. این طبقه پتانسیل آن را دارد که یک فاجعه را به تمام جامعه گسترش دهد. بخشی از استعاره طبقه خطرناک همین است که به نظر من در سال ۱۸۷۱ منجر به کشتار غیرانسانی بعد از سقوط کمون پاریس شد.

واکنش چین به اپیدمی کرونا را چطور می بینید؟

سوال جالبی است، از آن سوال‌ها که باید مدت طولانی به پاسخش فکر کنیم، چراکه جنبه‌های متعددی باعث شده مسئله پیچیده شود. اولین نکته روش‌های همراه با اعمال زور و خشونت بود که چین در ۲۳ ژانویه آغاز کرد. ممنوعیت عبور و مرور یا همان قرنطینه کامل با کمک سربازها و نیروی پلیس که کل یک منطقه جغرافیایی را دربرگرفت. ووهان شهری با بیش از ۱۱ میلیون جمعیت و بعد استان هبویی که نزدیک به ۶۰ میلیون نفر جمعیت دارد، هر دو توسط چین قرنطینه شدند.

قدمت این روش به دوران شیوع طاعون می‌رسد و بارها و بارها پس از آن ازجمله در اپیدمی ابولا تکرار شده است. قرنطینه خانگی خام‌دستی است، مثل پتک است، دیر فرود می‌آید و عنصر بنیادی سلامت همگانی یعنی اطلاعات را در هم می‌شکند. خیلی ساده است، مردمی که احتمال می‌دهند به‌زودی قرنطینه خواهند شد، دیگر با مقامات همکاری نمی‌کنند. مقامات نمی‌دانند چه اتفاقی دارد می‌افتد، مردم هم فرار می‌کنند، سوار هواپیما می‌شوند و اپیدمی را گسترش می‌دهند. از دیدن واکنش دولت چین در ابتدای کار تعجب کردم. چون با اصول حفظ سلامت همگانی متفاوت بود، اصولی که طی سال‌های پس از طاعون تغییر کرده و مبتنی بر یافتن افراد مبتلا و بعد ایزوله کردن آن‌هاست.

از عملکرد دولت چین وحشت کردم و منتظر بدترین اتفاق ممکن بودم. ولی دولت چین کم‌کم دست به تغییر زد. با گذشت زمان کاملاً محسوس بود که چین در آمارگیری محتاطانه‌تر عمل کرد، سعی کرد مردم را با خود همراه کند و به‌نوعی آسیب روزهای اول را جبران کند. مورد چین، چیزی بیش از یک واکنش بود، نه خوب بود، نه بد.

با نظر سازمان بهداشت جهانی که روش چین را بسیار فوق‌العاده دانست چندان موافق نیستم. این روش‌ها به نظر من ترسناک است. چون به این معنی است که رژیم‌های دیگری که اهرم فشار دارند هم باید حکومت‌نظامی برقرار کنند، یعنی همان کاری که با ابولا کردیم و افاقه نکرد. واقعا ترسناک است. این درسی نیست که باید از این اپیدمی بگیریم. روش منعطف‌تری مدنظر من است که البته شاید در چین چندان کارگر نمی‌افتاد، ولی در نهایت جی جین پینگ برخلاف سازمان بهداشت جهانی اعتراف کرد که اشتباهاتی در عملکردشان وجود داشته که نیازمند تغییر بوده و اینکه باید از آن اشتباهات درس بگیرند. فکر می‌کنم چین توانست این کار را بکند.

جالب است چون پیش‌تر خودتان گفتید که سازمان بهداشت جهانی یا حداقل بعضی از اعضای آن از مردم خواستند به انسانیت تکیه کنند و هم‌زمان می‌گویید آن‌ها واکنشی را تایید کردند که به‌نوعی غیرانسانی بود؟

بله. من این کارشان را توجیه نمی‌کنم، ولی درک می‌کنم چون به‌هرحال کار درستی نیست که بزرگ‌ترین بخش از مجمع بهداشت جهانی و همین‌طور کشوری را که در گیرودار چنین بحران هولناکی است، منزوی کنیم. برای تضمین سلامت همگانی تاکید زیادی بر صداقت محض، ارائه مدارک و شواهد، ارتباطات، بانک داده، روش‌های مبتنی بر علم و واقعیت می‌شود که چین در اولین قدم به آن پایبند نبود، ولی در مرحله بعد آن‌ها را رعایت کرد.

حالا اگر کمی به عقب برگردیم، آیا مضامینی کلی در آثار هنرمندان وجود دارد که نشان دهد واکنش آن‌ها به اپیدمی‌ها چگونه بوده است؟

یکی از چیزهایی که درباره اپیدمی‌ها یاد گرفته‌ام این است هر کدام مثل آدم‌ها با هم فرق دارند. هر کدام از بیماری‌ها فردیت خودشان را دارند و با دیگران متفاوت‌اند. نمی‌توان گفت این بیماری‌ها علل مرگ هستند و صرفاً نام‌های متفاوتی دارند. واکنش هنرمندان و جوامع هم به تناسب ذات هر کدام، متفاوت بوده؛ بسته به اینکه چند نفر از بیماری تلف شده‌اند، مردن مردم در اثر بیماری چقدر دردناک بوده، آیا بچه‌ها و جوان‌ها را هم کشته، بیماری‌آشنایی است یا از جای دیگری آمده.

در مورد طاعون، مسئله مرگ ناگهانی مطرح است. در کشورهای کاتولیک، طاعون مرضی بود که به انسان یادآوری کرد زندگی موقت و گذراست. مضمون مرگ نابهنگام همان «رقص مرگ»، در آثار هنرمندان این دوران زیاد دیده می‌شود و استفاده از المان‌هایی مثل ساعت شنی، استخوان و نمادهای ونیتاس (سبک نقاشی طبیعت بی‌جان که نمادهای مرگ و کوتاه بودن زندگی در آن تصویر می‌شود). «باطل اباطیل، همه چیز باطل است»، این فضا در آثار هنری آن دوران کاملاً آشکار است، همین‌طور ستایش قدیسان طاعون که بسیار به تصویر کشیده شده است. در سراسر اروپا می‌توان این را دید، مجالس عبادت، تم مرگ نابهنگام، توبه و تزکیه روح پیش از رسیدن طاعون که ناگهان به زندگی پایان می‌دهد. طاعون تأثیر شگرفی روی نمادنگاری هنر اروپا داشت.

حتی در قرن بیستم، در فیلم «مهر هفتم» اینگمار برگمان هنوز می‌توان تأثیرش را دید. در فیلم برگمان طاعون استعاره‌ای از دغدغه برگمان در سال ۱۹۷۵ یعنی جنگ هسته‌ای است. در این فیلم تمام آن چیزهایی که درباره تأثیر طاعون بر هنر گفتم دیده می‌شود، از جمله همان رقص مرگ که پایان فیلم را رقم می‌زند.

بیماری‌های دیگر واکنش‌های دیگری ایجاد کردند؛ مثلاً سل در دوره رمانتیک در قرن نوزدهم بود. سل مورد عجیبی است چون به نظر من یکی از دردناک‌ترین و هولناک‌ترین اشکال مردن است چون با خفگی تمام می‌شود و با این حال می‌بینید که قهرمانان اپرا روی صحنه آن را به شکوه و زیبایی تعبیر کردند. همین‌طور در «کلبه عمو تام» که هم تأثیر برده‌داری و هم بیماری سل را می‌توان در آن دید.

چرا سل جلال و شکوه داشت؟

می‌خواهم چیزی بگویم که امیدوارم لبخند به لب‌تان بیاورد ولی دوست دارم جوابی بدهم که متقن هم باشد. انسان‌ها موجودات عجیب غریبی هستند، نه؟ همه چیزهایی که گفته‌اند را نمی‌شود فهمید ولی مسئله این است که طاعون بیماری‌ای بود که همه را درگیر کرد. این موضوع مهمی است. طاعون پایان دنیا بود، رستاخیز بود، آخرالزمان بود. ولی سل در تصور مردم چیزی غیرواقعی بود. فکر می‌کردند- نظریه‌های پزشکی اوایل قرن نوزدهم این را یادشان داده بود - که این بیماری نخبگان است، بیماری هنرمندان، زیبارویان، بیماری‌ای است که انسان را زیباتر می‌کند، به همین علت مد زنان را به شکل موجودات مسلول درآورد. نقاشی تولوز لوترک را ببینید که زنی لاغر را کشیده که دارد پودر برنج به صورتش می‌زند تا مثل بیمار مسلول رنگ‌پریده شود. نقاشان پیشارافانلی با مدل‌هایشان که بیماران

مسلول بودند ازدواج می کردند. ویکتور هوگو به یکی از دوستانش گفته بود که به عنوان یک نویسنده بزرگ، فقط یک چیز کم دارد؛ بیماری سل.

متفکر و نویسنده آمریکایی آرتور سی جاکوبسن می گفت در پایان قرن نوزدهم وقتی سل در حال ریشه کن شدن بود، امریکا در آستانه بحرانی در هنر، علم و فرهنگ قرار گرفته بود چراکه دیگر نابغه ای در حد نوابغ دوران سل قرار نبود زاده شود.

چه جالب.

در مواجهه با علم من آدم متعصبی نیستم ولی علوم گاهی معنای ضمنی در خود دارند و این یکی از معانی پنهان نظریه میکروبی بیماری ها بود که سل بیماری طبقه زیبا و ممتاز نیست بلکه بیماری طبقه زشت و کثیف و فقیر است. از اینجا به بعد دیگر تفاسیر عوض شد. آندره ژید در کتاب «ضد اخلاق» در اوایل قرن بیستم بیماری سل خودش را نفرت انگیزترین و زشت ترین چیز ممکن توصیف کرده است. از اینجا به بعد دیگر چیزی به نام بیماری زیبا وجود نداشت و سل هرگز به آن جایگاه شکوه و جلال برنگشت.

خب بیایید با این سوال تمام کنیم که گاهی واکنش ها به اپیدمی ترکیبی از تراژدی و مضحکه است؛ مثلا چند روز پیش دیدیم که چند مسئول بهداشت در کاخ سفید علاوه بر صحبت درباره وضعیت بیماری واکنش ترامپ را هم تحسین کردند. آیا ماجراهایی شبیه به این در تاریخ وجود دارد که دولتمردان با اپیدمی مواجهه ای بد یا تراژیک-کمیک داشته اند؟

بله، فکر نمی کنم بشود بهش گفت خنده دار ولی واکنش ناپلئون به بیماری هایی که داشت سرزمینش را نابود می کرد، تراژیک و گروتسک بود، مثل یک کمدی سیاه، چون جان سربازانش برایش بی ارزش بود و درباره شیوع تب زرد طوری حرف می زد که انگار این بیماری یک مسئله شخصی است. به نظرم چنین برخوردهایی را باز هم خواهیم دید. شاید بشود به آن خندید. شاید تاریخ را بهتر است به دیده کمدی نگاه کنیم ولی من فکر نمی کنم به اتفاقی که با این اپیدمی در آمریکا خواهد افتاد، بتوان خندید. مقاماتی در کاخ سفید هستند که به راحتی می گویند «این که چیزی بیشتر از یک سرماخوردگی نیست، کنترلش کرده ایم.» درحالی که تا آنجا که من می بینم، هیچ چیز تحت کنترل نیست و آدم هایی مسئول این وضعیت هستند که حتی علم را هم باور ندارند.

اپیدمی و خودباوری دو چیزی است که ذات بشر نمی تواند شکستش دهد.

در این مورد با شما موافقم.

منبع: میدان